

## **A Study of the Evolutionary Explanation of Religion from the Perspective of Richard Dawkins and Alister McGrath**

**Amrollah Qolizadeh\***

### **Abstract**

Richard Dawkins has taken an atheistic approach to the evolutionary explanation of the origin of religion. In this regard, he has used the hypothesis of "religion as a sub-matter" as well as the hypothesis of "Meme". Alister McGrath, on the other hand, criticizes his atheistic approach and finds his arguments deeply inadequate and unjustified. According to McGrath, a purely biological explanation of the origin of religion is incorrect and results from a confusion between biological evolution and cultural evolution. Incompatibility, lack of reason, cognitive bias, lack of distinction between the propositions of religion, lack of similarity between genes and memes are among the drawbacks of these two hypotheses. The problem with leading research is to visualize and measure the contrast between the two approaches. In this evaluation, we have used the library-documentary method in terms of collection and the analytical method in terms of arbitration. The results of the research show that although, on the whole, McGrath's bugs are useful and effective; But in some cases, he has not provided a sufficient and comprehensive explanation.

**Keywords:** Dawkins, McGrath, The Origin of Religion, Meme, Hypothesis, Evolution

\* PhD student Theoretical foundations of Islam University Islamic Sciences,  
amrollah.gholizadeh@yahoo.com

Date received:2021/09/20, Date of acceptance:2022/01/17



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## بررسی تبیین تکاملی دین از دیدگاه ریچارد داوکینز و آلیستر مک‌گراث

امراالله قلی زاده\*

### چکیده

ریچارد داوکینز با رویکرد الحادی به تبیین تکاملی منشأ دین پرداخته است. وی در این راستا از فرضیه «دین به مثابه یک امر فرعی» و همچنین فرضیه «مم» سود جسته است. در مقابل آلیستر مک‌گراث به نقد رویکرد الحادی وی پرداخته و ادله وی را عمیقاً ناکافی و ناموجه می‌داند. به نظر مک‌گراث تبیین صرفاً زیست‌شناختی از منشأ دین، نادرست بوده و ناشی از خلط میان تکامل زیستی و تکامل فرهنگی است. ناسازواری، فقدان دلیل، سوگیری شناختی، عدم تمایز میان گزاره‌های دین، عدم مشابهت میان ژن و مم از جمله اشکالات وی به دو فرضیه مزبور است. مسأله تحقیق پیش‌رو آن است که تقابل این دو رویکرد را به تصویر کشد و به سنجش گذارد. در این ارزیابی به لحاظ گردآوری از روش کتابخانه‌ای - اسنادی و به لحاظ مقام دآوری از روش تحلیلی سود جسته‌ایم. دستاورد تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه در مجموع، اشکالات مک‌گراث، مفید و اثر بخش است؛ اما در برخی موارد، تبیین کافی و جامعی از سوی وی صورت نپذیرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** داوکینز، مک‌گراث، منشأ دین، فرضیه مم، تکامل

\* دانشجوی دکتری مبانی نظری اسلام، دانشگاه معارف اسلامی، amrollah.gholizadeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۷



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه

مسئله «منشأ دین» از جمله مسائلی است که در دو قرن اخیر متفکران بسیاری را به تأمل واداشته است. در این میان یکی از رویکردهایی که در تبیین منشأ دین همواره مورد توجه بوده، رویکرد الحادی است. ملحدین سستی هر کدام با رویکردهای متفاوت به تبیین منشأ دین پرداخته‌اند؛ چنانچه از نظر فویر باخ فیلسوف آلمانی، دین چیزی جز «فرافکندن آرزوهای انسان» نیست (Harvey, 1995) کارل مارکس با رویکرد جامعه‌شناسانه دلیل نیازمندی به خدا را از خودبیگانگی انسان‌ها از لحاظ اجتماعی و اقتصادی می‌داند که با وقوع انقلاب سوسیالیستی دیگر نیازی به دین نبوده و به طور طبیعی برچیده خواهد شد (Pals, 1996: p. 136 – 143) از نگاه زیگموند فروید منشأ اعتقاد به خدا در اشتیاق انسان به شخصیت پدر است که در قالب اعتقاد به خدا «فرافکنی» می‌گردد (Freud, 2004: 172 – 173) در دهه‌های اخیر ملحدین جدید تلاش نموده‌اند تا تبیینی تکاملی از منشأ دین ارائه دهند. ریچارد داوکینز (۱۹۴۱) زیست‌شناس تکاملی به عنوان بزرگترین مبلغ الحاد جدید تلاش وافر نموده است تا برای دین منشأ داروینی ارائه دهد. در نقطه مقابل آلیستر مک‌گراث (۱۹۵۳) زیست‌شناس و الهیدان مسیحی در آثار متعددی رویکرد ملحدانه داوکینز را مورد نقد قرار داده است. مقاله حاضر درصدد است، اولاً: تقابل این دو رویکرد را به تصویر کشد و ثانياً: این تقابل را مورد ارزیابی قرار دهد. به لحاظ پیشینه بحث، مقالات و آثار متعددی به نقد رویکرد الحادی در تبیین منشأ دین پرداخته‌اند؛ اما اثری که بتواند به صورت تطبیقی مواجهه مک‌گراث با داوکینز را در زمینه تبیین تکاملی منشأ دین به تصویر کشد و مورد ارزیابی قرار دهد، یافت نگردید.<sup>۱</sup>

## ۲. تبیین منشأ دین از نظر داوکینز

از نظر داوکینز، تکامل، قابلیت تبیین همه چیز را دارد. بنابراین از نظر وی، دین و کارکردهایش می‌بایست تبیین تکاملی داشته باشد. اما در این جا با یک اشکالی مواجه می‌شود و آن اینکه اقتضای نظریه تکامل آن است که انتخاب طبیعی همواره تغییرات مناسب و مفید برای یک گونه یا ارگانیسم را انتخاب، حفظ و انباشت می‌کند و لذا بقاء دین و کارکردهایش نیز می‌بایست مفید به حال ارگانیسم و گونه باشد. سوآلی که رخ می‌نماید این است که وجه فایده دین به مثابه موضوع انتخاب طبیعی چیست و چگونه با تکامل قابل

بررسی تبیین تکاملی دین از دیدگاه ریچارد داوکینز... (امراالله قلی‌زاده) ۵

تبیین است؟ البته داوکینز گوشزد می‌نماید که مقصود از فایده معنای ارزشی آن نیست، بلکه مقصود افزایش بقای ژن‌های فرد است. وی برای تبیین این مسأله میان ادیان ابتدایی و ادیان سازمان‌یافته فرق می‌نهد و برای ادیان ابتدایی از تئوری محصول فرعی بودن دین و برای ادیان سازمان‌یافته از نظریه ممیتیک استفاده می‌نماید که هر کدام را به صورت جداگانه توضیح خواهیم داد.

## ۱.۲ نظریه محصول فرعی بودن دین (By product theory of Religion)

به نظر داوکینز، داروینیست‌ها میان تبیین تقریبی (Proximate Explanation) و تبیین غایی (ultimate Explanation) فرق می‌نهند. تبیین تقریبی اینکه چرا احتراق در سیلندر موتور رخ می‌دهد این است که شمع جرقه می‌زند؛ اما در تبیین نهایی باید هدف طراحی این رخداد توضیح داده شود؛ به این معنا که رانش پیستون در سیلندر و چرخش میل‌لنگ ذکر گردد (Dawkins, 2006: 168). از نگاه وی برای منشأ پیدایش دین می‌بایست به سراغ تبیین غایی رفت و سخنانی از این قبیل که «دین تسلی بخش است»، «دین فهم علت وجودی ما را ارضاء می‌کند»، «بدون دین اخلاق بی‌معنا می‌شود»، «دین مایه همبستگی اجتماعی است»، «دین ساخته طبقه حاکم و عامل تخدیر طبقه‌ی فرودست است» و تبیین‌های دیگر به فرض صحیشان، همگی تبیین‌های ابتدایی و تقریبی‌اند (Ibid: p. 163).

بدین منظور داوکینز در کتاب «توهم خدا» نظریه محصول فرعی بودن دین را مطرح می‌کند. به نظر وی وقتی از ارزش بقاء چیزی سخن می‌گوییم لازم نیست که آن چیز مستقیماً ارزش بقاء داشته باشد؛ بلکه ممکن است محصول فرعی چیز دیگری باشد که آن چیز ارزش بقاء دارد. داوکینز با ذکر مثالی در حوزه رفتارشناسی جانوری این نکته را توضیح می‌دهد. وی به رفتار شب‌پره در شب اشاره می‌کند که به سمت شعله شمع حرکت می‌نماید. این رفتار مرگبار، تصادفی نبوده و بر اساس انتخاب طبیعی باید توضیح داده شود. به نظر وی می‌توان با کمک گرفتن از فیزیک نور، این رفتار جانوری را تبیین نمود، بدین گونه که تا قبل از پیدایش نور مصنوعی، تاریکی شب فقط توسط ماه و ستارگان روشن می‌شد. پرتوهای گسیل شده از این اجرام آسمانی به طور موازی به زمین می‌رسد و به همین سبب می‌توان از آن به عنوان یک قطب نما استفاده نمود، چنانچه حشرات از آن‌ها به منظور جهت‌یابی در شب استفاده می‌کنند. اگر چنانچه این اجرام نورانی در دور دست

نباشند، پرتوهایشان دیگر موازی نبوده بلکه واگرا می‌شوند و همین عامل، موجب اشتباه در مسیریابی حشرات شده و آن‌ها را به خطا به سمت پرتوهایی که از شمع می‌آید سوق می‌دهد. بنابراین رفتار اشتباه شب‌پره محصول فرعی عملکرد قطب‌نمایی است که معمولاً سودمند است. به نظر داوکینز دین نیز یک کجروی یا محصول فرعی نامطلوب از گرایش روانی عمیق‌تر است که در شرایط دیگر یا زمان دیگر عمدتاً مفید بوده است. حال سوال این است که کدام ویژگی مفید بوده که به کجراهه رفته و دین را ایجاد کرده است؟ به نظر داوکینز پاسخ این سوال را باید در رشته‌ای از روان‌شناسی به نام روان‌شناسی تکاملی جست. از نظر روان‌شناسان تکاملی همان‌طور که چشم، اندامی تکامل یافته برای دیدن است، مغز هم مجموعه‌ای از ماژول‌ها یا اندام‌های تکامل یافته برای پردازش اطلاعات است. در مغز ماژولی برای پرداختن به بستگان و رابطه‌ی خویشاوندی است، ماژولی برای تبادلات دوجانبه وجود دارد، چنانچه ماژولی برای همدلی میان یکدیگر و همین‌طور الی آخر. دین می‌تواند محصول کجروی چندین ماژول باشد، به عنوان مثال ماژول‌های تشکیل اتحاد و همبستگی، ماژول‌های تبعیض قائل شدن به نفع اعضای گروه خودی و علیه بیگانگان و سایر ماژول‌ها هر کدام معادل انسانی قوه جهت‌یابی شب‌پره هستند که انتخاب طبیعی آن را به دلیل مفید بودن برگزیده است؛ اما در پاره‌ای اوقات این اندام‌های مغزی، مستعد کجروی و خطا گشته و مانند رفتار مرگبار شب‌پره، دین را پدید می‌آورند (Ibid: 172 - 179).

## ۱.۱.۲ پاسخ مک‌گراث

به عقیده مک‌گراث نظریه «دین به مثابه یک محصول تصادفی» مبتلا به اشکالاتی است:

### ۱.۱.۱.۲ ناسازواری

به نظر مک‌گراث «داروینیسیم جهانشمول» که داوکینز مدعی آن است با هر مفهومی از غایت ناسازگار است و همان‌گونه که داوکینز در کتاب River Out Of Eden تصریح می‌نماید، داروینیسیم در این عبارت خلاصه می‌گردد که «جهان هیچ طرح و هدفی ندارد و سراسر کور و بی‌رحم است». (Dawkins, 1995: 133)

از این روی، وقتی فهم داوکینز از فرایند تکامل، هرچهارچوب نظری که در آن برخی نتایج تکامل، ارادی و برخی تصادفی باشند را برنمی‌تابد، چگونه از نظریه «دین به مثابه

بررسی تبیین تکاملی دین از دیدگاه ریچارد داوکینز... (امراالله قلی زاده) ۷

محصول تصادفی» سخن می‌گوید و حال آن‌که از نظر وی همه چیز باید تصادفی باشد. به عقیده داوکینز، امور، شاید ظاهراً طرح‌وار به نظر آیند؛ اما این طرح‌وارگی از کنار هم قرار گرفتن امور تصادفی ایجاد شده و اصولاً نقد داوکینز به ویلیام پیلی در کتاب «ساعتساز نابینا» بر همین اساس است (McGrath, 2007: p. 56).

### ۲.۱.۱.۲ فقدان دلیل

اشکال جدی‌تر به نظریه «دین به مثابه محصول فرعی تصادفی» فقدان دلیل متقن است. به نظر مک‌گراث داوکینز از روش علمی که مدعی پیروی از آن است، خارج شده و به جای ارائه دلیل متقن از گمانه‌زنی بهره می‌جوید. البته به عقیده مک‌گراث، داوکینز در همین مبحث، نظریه خویش را به گونه‌ای مغالطه‌آمیز تقریر می‌نماید؛ یعنی ابتدا از واژه «امکان» استفاده می‌کند و سپس در چند سطر بعد بدون ارائه هیچ‌گونه دلیلی واژه «هست» را به کار می‌گیرد و نظریه خویش را به مخاطب القاء می‌نماید (Ibid: 56 – 57).

### ۳.۱.۱.۲ دوری بودن استدلال

به عقیده مک‌گراث تبیین طبیعی از منشأ دین که داوکینز آن را مطرح می‌نماید، ادامه همان رویکردی است که فویر باخ، مارکس و فروید مطرح نموده‌اند به این معنا که هیچ‌گونه حقایق معنوی در خارج وجود ندارد و اگر مزیتی برای دین بیان می‌گردد، کاملاً ذهنی است. این نوع تبیین، از آن‌جا که نتیجه‌اش را پیشفرض می‌گیرد، استدلالی دوری است.<sup>۲</sup> این استدلال با فرض اینکه خدایی وجود ندارد آغاز می‌گردد و سعی می‌نماید تبیینی از خدا ارائه دهد که با این فرض سازگار باشد (Ibid: p. 57).

### ۴.۱.۱.۲ سوگیری شناختی (Cognitive Bias)

اشکال دیگری که مک‌گراث در زمینه تحلیل منشأ دین به داوکینز مطرح می‌کند آن است که داوکینز در تحلیل دین، برخی ویژگی‌های دین را به مثابه یک ویژگی فراگیر تلقی نموده و از سایر ویژگی‌ها غافل گشته است. وی از این اشکال به «سوگیری شناختی» تعبیر می‌نماید. سوگیری شناختی به نظر مک‌گراث یکی از ویژگی‌های اساسی روان انسان است که به طور عام این سوگیری ناآگاهانه در باورهایی که تمایل به درستی آن‌ها داریم به عنوان نگهدارنده وضع موجود باورها به کار گرفته می‌شود. به عقیده مک‌گراث، کتاب «توهم

خدا»ی داوکینز، یک نمونه شگفت‌آور از سوگیری شناختی است که مؤلفش، شواهد مناسب با دیدگاهش را برجسته می‌نماید و شواهدی که مخالف دیدگاهش است را در نظر نمی‌گیرد. به عقیده مک‌گراث سوگیری شناختی در عین حال که کمک می‌کند تا با یک جهان پیچیده مواجه شویم؛ اما موقعیت‌هایی وجود دارد که می‌توان تأثیرات سوگیری شناختی را حداقل نمود. استفاده درست از روش علمی کمک می‌کند که سوگیری شناختی کاهش یابد و در مواردی حذف گردد؛ اما داوکینز از روش علمی در تلقی‌اش نسبت به دین بهره نمی‌برد (Ibid: p. 61 – 62).

### ۵.۱.۱.۲ اعتقاد به خدا یا دین

داوکینز درصدد این است که تبیینی داروینی از دین ارائه دهد. پرسشی که مک‌گراث طرح می‌نماید این است که تبیینی که او ارائه می‌دهد تبیینی برای منشأ اعتقاد به خداست و یا تبیینی برای منشأ دینداری است و یا هر دو مد نظر اوست؟ به نظر مک‌گراث کسانی ممکن است شورمندانه به خدا معتقد باشند؛ اما از مناسک و رفتارهای دینی اجتناب ورزند چنانچه می‌توان اونجلیکال‌ها را یک نمونه در این زمینه شمرد. از سویی دیگر ممکن است که نگرش دینی وجود داشته باشد؛ اما اعتقادی به خدا در میان نباشد، چنانچه در بودیسم چنین حقیقتی را مشاهده می‌کنیم. البته به نظر مک‌گراث تأکید داوکینز در کتاب «توهم خدا» بر مناسک و تشریفات دینی ما را به این حقیقت رهنمون می‌نماید که وی به یک گزارش مضیق از دین بسنده می‌نماید و از این روی توفیق نمی‌یابد که جانب انصاف رعایت نماید و سطوح مختلفی از حقیقت معنایی دین را تحلیل نماید؛ چرا که هر گزارش یا شرحی از دین می‌بایست سطحی از معرفت، تجربه، پیوستگی گروهی و نتایج اخلاقی - انگیزشی را دربرداشته باشد (Ibid: p. 63). همچنین داوکینز با بهره‌گیری از تحقیقات دنیل دنت در کتاب «شکستن طلسم»، یک دیدگاه صرفاً شناختی نسبت به دین اتخاذ می‌کند و به همراه دنت، دین را منحصر در «باور به خدا» می‌داند و حال آن‌که مقوله باورمندی نه تنها وجه انحصاری دین نیست، بلکه لزوماً اساسی‌ترین وجه دین نیز نمی‌باشد. توصیف معتبر از دین آن است که دین شامل وجوه مختلفی چون: باور، تجربه، تشریفات مذهبی و پیامدهای انگیزشی و رفتاری است (McGrath, 2007: p. 55; Dawkins, 2006: p.188; Dennett, 2006: p. 82 – 83).



### ۶.۱.۱.۲ عدم تمایز میان گزاره‌های دین

همانطور که اشاره گردید نظریه «دین به مثابه محصول تصادفی» نگاه به بعد اعتقادی دین دارد و همان‌گونه که مک‌گراث تأکید می‌نماید، این رویکرد داوکینز، رویکردی ساده‌انگارانه نسبت به قلمروی بسیار پیچیده‌ی دین است. به نظر مک‌گراث حتی اگر صرفاً بعد اعتقادی و معرفتی دین مد نظر باشد، باید میان گزاره‌های معرفتی که در مورد دین بیان می‌گردد، تفاوت نهاد. به عقیده مک‌گراث میان این گزاره که «خدا خوب است» و این گزاره که «من یک گنهکارم» تفاوت وجود دارد. بین گزاره دوم که مفید یک معنای احساسی است و از آن به «معرفت گرم» (Hot Cognition) تعبیر می‌گردد با گزاره اول که صرفاً یک عبارت گزاره‌ای (Propositional Statements) را بیان می‌کند به لحاظ ویژگی‌ها و کارکردهای روانشناختی، تفاوت معناداری وجود دارد<sup>۳</sup> و این تمایز از سوی روانشناسانی چون فیلیپ برنارد (Philip Barnard) و جان تیزدیل (John Teasdale) مورد تأیید قرار گرفته است. به نظر مک‌گراث امروزه روانشناسان دین سعی نموده‌اند تمایز این دو سنخ معرفت را به رسمیت شناسند و با شناسایی و تعیین نمودن «معرفت‌های گرم» که جنبه شخصی داشته زمینه پذیرش آن‌ها را فراهم آورند، اگر چه درستی آن‌ها تصدیق نگردد. به عقیده مک‌گراث افراد حاضرند که گزاره‌های متناقض و خلاف واقع را در مورد برخی گزاره‌های اعتقادی دین بپذیرند به دلیل اینکه این‌گونه معرفت‌ها در یک سطح شهودی اتفاق افتاده‌اند که نمی‌توان به آسانی در قالب گزاره‌ها توصیف گردد. این در حالی است که تأکید داوکینز در زمینه تبیین منشأ دین تنها بر گزاره‌های نوع اول است (McGrath, 2007, p. 64-65).

### ۷.۱.۱.۲ عدم صلاحیت

یکی دیگر از اشکالاتی که مک‌گراث در مبحث منشأ دین به داوکینز مطرح می‌کند ورود او به حوزه غیر تخصصی‌اش است. به عنوان مثال داوکینز استدلال می‌کند که انسان‌ها تمایل به دین دارند؛ زیرا فرایند روانشناسانه‌ای که ما را مهیا می‌کند برای دین، یک مزیت انتخابی را در عرصه دیگر زندگی اعطاء می‌نماید. دین مزیت مستقیم انتخابی ندارد، بلکه یک کجروی ثانوی روانی است. به نظر مک‌گراث اینکه آیا ما به لحاظ روانی تمایل به دین داریم، یک سؤال جدی و مهم است و به طور شفاف یک پاسخ روانشناسانه می‌طلبند؛ اما داوکینز صلاحیت پاسخگویی به آن را ندارد. نمونه دیگر تحلیلی است که داوکینز از کارکرد

مغز در زمینه منشأ دین بهره می‌جوید. از نظر داوکینز مغز مجموعه‌ای از اندام‌ها و ماژول‌ها برای فعالیت‌های شناختی مختلف است و دین محصول فرعی ناقص چندین ماژول در مغز است (Dawkins, 2006, p. 179).

به عقیده مک‌گراث این تبیین وی حاکی از خلط نمودن مکانیسم مغز با ساختار روانی آن است که این نوع بهم‌ریختگی در استدلال به خاطر ورود داوکینز در زمینه غیر تخصصی وی است و از این جهت داوکینز در کتاب «توهم خدا» بسیار متفاوت از داوکینز در کتاب «ژن خودخواه» است. به نظر مک‌گراث اشتباه داوکینز در زمینه فعالیت مغز این است که همه رفتارها و تجربه‌های انسان را به فعالیت‌های مغزی ارجاع می‌دهد و در راستای فرضیه مایکل پرسینگر (Michael Persinger) عصب‌شناس گام برمی‌دارد که تجربه‌های دینی وابسته به فعالیت مغزی بوده و از این روی، دین یک آسیب است؛ اما به نظر مک‌گراث خواننده آگاه باید توجه داشته باشد که پژوهش پرسینگر به شدت مورد انتقاد واقع شده و فرضیه‌ای مردود است. (McGrath, 2007, 65 – 66)

البته مک‌گراث توصیف روانشناسانه‌ی داوکینز از مسأله منشأ دین را مهم تلقی نموده و خاطرنشان می‌نماید که این رویکرد می‌تواند به تبیین اینکه چگونه ایده‌های دینی بوجود می‌آیند و تثبیت می‌گردند کمک نماید. با این حال همان‌گونه که روانشناسانی چون فریزر وات (Fraser Watts) متذکر شده‌اند در تبیین این مسأله می‌بایست مجموعه‌ای از عوامل را مورد بازشناسی قرار دهیم. برخی دانشمندان به این عادت گرفتار شده‌اند که اگر مثلاً سوال شود علت A چیست؟ بگویند علت آن X یا مثلاً Y است؛ اما در علوم انسانی علت‌های چندگانه یک نرم تلقی می‌شوند. مثلاً در پاسخ این سوال که عامل افسردگی، فیزیکی یا اجتماعی است، پاسخ این است که هر دو عامل محتمل است. بنابراین در تجربه‌های دینی نیز خدا، فعالیت مغزی و عوامل روانی هر یک می‌توانند دخیل باشند (Ibid).

## ۲.۱.۲ نقد و ارزیابی

اینکه مک‌گراث نظریه «محصول فرعی بودن دین» را همان رویکرد ملحدین سستی می‌داند با این تفاوت که داوکینز ادله آن‌ها را در شیوه‌ای جدید به کار برده، سخن درستی است؛ چراکه فویر باخ، مارکس، فروید و همچنین داوکینز اساساً دین را امری موهوم و غیر عقلانی دانسته و هر یک با رویکردهای متفاوت، درصدد توجیه آن برآمده‌اند. اشکال دیگر

مک‌گراث به داوکینز، "فقدان دلیل متقن" است؛ چرا که داوکینز به جای ارائه دلیل متقن علمی که مدعی پیروی آن است به گمانه زنی متوسل شده است که البته اشکال کاملاً واردی است؛ چنانچه اشکال "دوری بودن" استدلال داوکینز هم، اشکال درستی است. "سوگیری شناختی" و "عدم تمایز میان گزاره‌های دین" از اشکالات دیگر مک‌گراث است. در واقع مک‌گراث این نکته را خاطر نشان می‌نماید که داوکینز به دلیل سوگیری شناختی تنها شواهدی که مناسب با اهداف الحادی‌اش است را مورد توجه قرار می‌دهد و از این روی نمی‌تواند یک نگاه جامع و کامل به تمامی ابعاد دین نماید. یکی دیگر از اشکالات مک‌گراث به نظریه «محصول فرعی بودن دین» این بود که داوکینز میان "اعتقاد به خدا یا دین" نتوانسته است، تمایزی قائل گردد که البته ناشی از عدم دقت داوکینز از سویی و عدم تخصص وی نسبت به حوزه دین‌پژوهی از سوی دیگر است. در عین حال نسبت به سایر اشکالات مک‌گراث، ملاحظاتی وجود دارد که به صورت مستقل آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### ۱.۲.۱.۲ ناسازواری

به نظر مک‌گراث وقتی داوکینز تصریح می‌نماید که بر اساس داروین‌سیسم عام، جهان، سراسر کور و بی‌هدف است، هرچهارچوب نظری که در آن برخی نتایج تکامل، ارادی و برخی تصادفی باشند را بر نمی‌تابد و از این روی، چگونه از نظریه «دین به مثابه محصول تصادفی» سخن می‌گوید و حال آن‌که از نظر وی همه چیز باید تصادفی باشد. به نظر مک‌گراث، این سخن داوکینز، حکایت از نوعی ناسازواری و تناقض در بیان استدلالش دارد. به نظر می‌رسد اینکه در بیان داوکینز، ناسازواری بوده باشد، محل تأمل است. مک‌گراث عبارت «دین به مثابه محصول تصادفی» را قرینه بر این قرار داده است که از نظر داوکینز گویا تنها دین محصول تصادف است و سایر امور محصول تصادف نیست و این اشکال را به داوکینز نموده است که بر اساس داروین‌سیسم عام همه چیز باید تصادفی باشد. احتمالاً این اشکال به داوکینز وارد نباشد؛ چرا که داوکینز پس از آن‌که تکامل را قبول نمود و از آن نتیجه الحادی گرفت با این اشکال خداباوران مواجه گردید که پیدایش دین، نمی‌تواند محصول تصادف - به معنای فقدان طرح و غایتمندی - باشد و از این روی درصدد برآمد تا تبیینی داروینی از پیدایش دین ارائه دهد و دین را نیز محصول تصادف بداند. بنابر تبیین وی، همان‌طور که چشم، اندامی تکامل یافته برای دیدن است، مغز هم

مجموعه‌ای از ماژول‌ها یا اندام‌های تکامل‌یافته برای پردازش اطلاعات است. در مغز ماژولی برای پرداختن به بستگان و رابطه‌ی خویشاوندی است، ماژولی برای تبادلات دوجانبه وجود دارد، چنانچه ماژولی برای همدلی میان یکدیگر و همین‌طور الی آخر. دین می‌تواند محصول کجروی چندین ماژول باشد، به عنوان مثال ماژول‌های تشکیل اتحاد و همبستگی، ماژول‌های تبعیض قائل شدن به نفع اعضای گروه خودی و علیه بیگانگان و سایر ماژول‌ها هر کدام معادل انسانی قوه جهت‌یابی شب‌پره هستند که انتخاب طبیعی آن را به دلیل مفید بودن برگزیده است؛ اما در پاره‌ای اوقات این اندام‌های مغزی، مستعد کجروی و خطا گشته و مانند رفتار مرگبار شب‌پره، دین را پدید می‌آورند (Dawkins, 2006: p. 179). با توجه به تبیین وی، تمامی ماژول‌های مغزی که انتخاب طبیعی به دلیل مفید بودن، آن‌ها را برگزیده است، محصول تصادف - به معنای فقدان طرح و غایتمندی - است؛ چنانچه ماژولی هم که دچار خطا گشته محصول تصادف است. تنها تفاوت میان این دو آن است که در اولی به دلیل مفید بودن، مورد انتخاب طبیعی قرار گرفته است؛ اما در دومی به دلیل مفید نبودن مورد انتخاب طبیعی قرار نگرفته است. نکته آخر در این مبحث آن است که مک‌گراث گویند خود به جدی نبودن این اشکال اشاره می‌نماید و لذا از این اشکال با تعبیر «یک تناقض کوچک» (A Little Inconsistent) یاد می‌کند (McGrath, 2007: p. 56).

### ۲.۲.۱.۲ عدم صلاحیت

به نظر مک‌گراث اینکه داوکینز استدلال می‌کند که انسان‌ها تمایل به دین دارند؛ زیرا فرایند روانشناسانه‌ای که ما را مهیا می‌کند برای دین، یک مزیت انتخابی را در عرصه دیگر زندگی اعطاء می‌نماید و دین مزیت مستقیم انتخابی ندارد؛ بلکه یک کجروی ثانوی روانی است و یا اینکه از نظر داوکینز مغز مجموعه‌ای از اندام‌ها و ماژول‌ها برای فعالیت‌های شناختی مختلف است و دین محصول فرعی ناقص چندین ماژول در مغز است؛ به دلیل آن است که وی به حوزه غیر تخصصی ورود پیدا کرده است و از این جهت صلاحیت لازم را دارا نیست. این اشکال از سوی مک‌گراث چندان وارد نیست؛ چراکه داوکینز در این زمینه با ارجاع به سخنان برخی از رفتارشناسان و روانشناسان تکاملی سخن می‌گوید. به عنوان مثال وی در این زمینه از یک رفتارشناس به نام رابرت هاینده (Robert Hinde) و همچنین از دو مردم‌شناس یعنی پاسکال بویر (Pascal Boyer) و اسکات آتران (Scott Atran) نقل می‌کند که به صورت جداگانه کلیت این ایده را مطرح نموده‌اند که دین محصول فرعی یک گرایش

روانشناختی عادی است. همچنین داوکینز از پل بلوم (Paul Bloom) - روان‌شناس و متخصص علوم شناختی - نقل می‌نماید که مدافع نظریه «محصول فرعی بودن دین» بوده است (Dawkins, 2006, p. 177 – 179). اگر این اشکال از سوی مک‌گراث وارد باشد، خود وی نیز از این اشکال مصون نخواهد بود؛ چرا که وی در موارد متعددی به حوزه‌های غیر تخصصی ورود پیدا کرده است که البته در این موارد به دانشمندانی در علوم دیگر ارجاع داده است (See: McGrath, 2007, p. 72).

## ۲.۲ نظریه مم (Theory of Meme)

همان‌طور که گذشت داوکینز برای تبیین منشأ دین، میان ادیان ابتدایی و ادیان سازمان‌یافته فرق می‌نهد و برای ادیان ابتدایی از تئوری محصول فرعی بودن دین و برای ادیان سازمان‌یافته از نظریه مم‌تیک استفاده می‌نماید که بدان اشاره می‌نمایم.

به نظر داوکینز برای فهم نظریه مم، می‌بایست نظریه انتخاب طبیعی را ابتدا مورد واکاوی بیشتر قرار دهیم. در عام‌ترین شکل، انتخاب طبیعی، انتخاب میان همانندسازهای مختلف (Alternative Replicators) است. یک همانندساز یک قسمت از اطلاعات کد شده بوده که نسخه‌ای دقیق از خود را باز تولید می‌کند. البته گاهی اوقات نسخه‌ی غیر دقیق از خود تولید می‌نماید که اصطلاحاً بدان جهش (Mutation) گویند. به نظر داوکینز، نکته داروینی این باز تولید آن است که تعداد بازتولیدهای دقیق از غیر دقیق فزونی یافته و انتخاب طبیعی صورت می‌گیرد. ژن‌ها به نظر داوکینز نمونه ساده و ابتدایی همانندسازها هستند که یک رشته‌ای از DNA کد شده هستند که به صورت دقیق همانند خویش را بازتولید می‌نمایند (Dawkins, 2006: 191). داوکینز در کتاب «ژن خودخواه» واحد انتخاب طبیعی را نه افراد گونه و نه جمعیت درون گونه می‌داند، بلکه از نظر وی، واحد بنیادی انتخاب طبیعی ژن‌ها هستند. از نظر وی، ژن‌ها و جهش‌های ژنتیکی هستند که تکامل را به پیش می‌برند (Dawkins, 1976: p. 33 – 35).

از نگاه وی، در جهان ژنی (World of Gene) گاهی در همانندسازی نقصی اتفاق می‌افتد که در این حالت حوضچه ژنی (Gene Pool) شامل گونه‌هایی از ژن‌های رقیب می‌گردند که اصطلاحاً بدان «آلل» گویند و با یکدیگر رقابت می‌نمایند. حال سؤال این است که رقابت بر سر چه و چگونه؟ پاسخ داوکینز این است که رقابت در این جا بر سر شکاف کروموزومی

یا جایگاهی است که متعلق به آن دسته از آل‌هاست و کیفیت رقابت به صورت نیابتی و جانشینی است و نه مستقیم. جانشین‌ها نیز در این جا ویژگی‌های فنوتیپی مانند رنگ پوست یا درازای پا هستند. به عبارت دیگر تأثیر و ظهور ژن‌ها در آناتومی، فیزیولوژی، بیوشیمی و رفتار بروز پیدا می‌کند و سرنوشت یک ژن با سرنوشت بدن‌هایی که این ژن‌ها در آن‌ها قرار می‌گیرند، گره خورده است. عملکرد جانشین‌های فنوتیپی، میزان فراوانی ژن‌ها را در حوضچه ژنی، تعیین می‌کند. از نظر وی، پرسش اصلی این است که آیا می‌توان همانند ژن از یک واحد فرهنگی به نام «مم» سخن گفت که شبیه ژن در حوزه فرهنگ، قابلیت همانند سازی داشته باشد و از آن بتوان در مورد منشأ دین، استفاده نمود؟ پاسخ داوکینز به این سوال مثبت است و از آن به «نظریه مم» تعبیر می‌نماید (Dawkins, 2006, p. 192). داوکینز این نکته را متذکر می‌گردد که همانند ساز جدید هنوز در سوپ آغازینش بوده و با چنان سرعتی پیش می‌رود که ژن را پشت سر گذاشته است. نامی که نشان دهنده ایده یک واحد انتقال فرهنگی باشد و در تلفظ شبیه ژن باشد Meme نام دارد. برخی از مثال‌های مم، از نظر وی، آهنگ‌ها، اندیشه‌ها، مدهای لباس و ... هستند (Dawkins, 1976, p. 192) از نگاه وی، به طور محافظه‌کارانه می‌توان گفت که انتقال فرهنگ قابل قیاس با انتقال ژنتیک است (Ibid: p. 189). داوکینز اذعان می‌نماید که مم‌ها شبیه ژن‌ها نیستند؛ چراکه در مورد مم‌ها هیچ معادلی برای کروموزوم یا الل وجود ندارد. به عقیده وی سخن گفتن از «حوضچه ممی» که بر اثر هم‌کنشی میان آن‌ها رقابت صورت گیرد و فراوانی آن‌ها متغیر گردد، مهم نیست (Dawkins, 2006: p. 192).

به نظر داوکینز درک تأثیر مجموعه ممی (Memeplexes) برای فهم عملکرد مم‌های دین اهمیت اساسی دارد؛ چراکه به عنوان مثال در مسیحیت، تثلیث، تجسد و آیین عشای ربانی یک مجموعه ممی را تشکیل می‌دهد که ماندگار شده‌اند چنانچه در دین اسلام و آیین بودا نیز از این گونه مجموعه‌های ممی وجود دارد و تکثر ادیان و عقاید تفصیلی آن‌ها ریشه در همین مطلب دارد. بنابراین ایده‌های هیچ دینی بهتر از ایده‌های ادیان دیگر نیست، چنانچه ژن‌های گوشتخوارانه بهتر از ژن‌های گیاهخوارانه نیستند و این قبیل مم‌های دینی لزوماً هیچ استعداد مطلقی برای بقاء ندارند و تنها مزیتشان این است که در حضور مم‌های دیگر، دوام می‌آورند. از نظر داوکینز کاتولیک مسیحی و اسلام، لزوماً بوسیله‌ی افراد خاصی طراحی نشده‌اند؛ بلکه جداگانه نتیجه مجموعه‌هایی از مم‌ها هستند که در حضور مم‌های دیگر شکوفا شده و در عین حال توسط کشیش‌ها، اسقف‌ها و رهبران دینی سازمان‌یافته شده‌اند.

بنابراین می توان گفت که جزئیات هر دین عمدتاً به طور ناخودآگاه تکامل یافته اند. از نگاه داوکینز حتی اگر دین ها در خدمت استثمارگری و حاکمیت قدرتمندان درآمدن باشند، این احتمال قوی کماکان پابرجاست که جزئیات هر دین به طور ناخودآگاه تکامل یافته اند و نه بواسطه انتخاب طبیعی ژنتیکی. نقش انتخاب طبیعی ژنتیکی در این داستان، فراهم نمودن مغز و تمایلات آن به عنوان پس زمینه انتخاب ممیتیک است و با توجه به این پس زمینه، نوعی انتخاب طبیعی ممیتیک می تواند نسبت به جزئیات تکامل هر دین خاص، قابل پذیرش باشد. البته در مراحل اولیه تکامل دین و قبل از آن که دین، سازمان یافته گردد، مم های ساده - مثلاً م نامیرایی - بواسطه جذابیت فراگیرشان برای روان انسان، ماندگار شده اند. به عقیده داوکینز در این جا نظریه ممیتیک دین و نظریه محصول فرعی بودن دین، با یکدیگر هم پوشانی دارند. در مراحل بعدی و زمانی که ادیان، سازمان یافته و متمایز از یکدیگر می گردند، «نظریه مجموعه ممی» می تواند تبیین مناسبی باشد. البته داوکینز به صورت یک احتمال بیان می دارد که در مراحل متاخرتر می توان نقش عمدی و تا حدودی طراحی هوشمندانه کشیشان و رهبران دینی را در نظر گرفت چنانچه در مورد مکاتب و مدهای هنری می توان چنین سخنی را مطرح نمود (Ibid: p. 200 – 201).

## ۱.۲.۲ پاسخ مک گراث

عمده اشکالاتی که مک گراث بر منشأ ممیتیکی دین وارد نموده است را ذکر می نمایم:

أ. به عقیده مک گراث مفهوم «مم» اساساً یک مفهوم زیست شناختی است که از «داروینیسیم عام» که به مثابه عقیده مرکزی داوکینز بوده، سربرآورده و همین عامل باعث شده است که وی سایر تحلیل هایی که از دین شده است - مانند تحلیل های فرهنگی و غیره - را مورد توجه قرار ندهد. سوالی که مک گراث مطرح می کند این است که اساساً چرا حوزه زیستی باید حوزه فرهنگ را تبیین نماید؟ مک گراث در این زمینه سخن پروفیسور موریس بلوک (Maurice Bloch) انسان شناسان به انگار به انگار عام مم، خبر می دهد. به عقیده موریس بلوک انگار مم یک پاسخ زیست شناختی به یک مساله انسان شناختی است که به سادگی موفقیت های بزرگی که در حوزه تحقیقات انسان شناسانه در تبیین گسترش فرهنگی بدون نیاز به «انگار اثبات نشده مم» اتفاق افتاده است را نادیده می گیرد (McGrath, 2007, p. 72).

از این رو به نظر مک‌گراث مهم‌ترین نقدی که به مفهوم مم وارد است آن است که مطالعه فرهنگ بدون فرض چنین مفهومی به خوبی پیش می‌رود به گونه‌ای که می‌توان گفت که مفهوم مم مفهومی حشو و زائد است (McGrath, 2004, p. 133 – 134).

ب. به نظر مک‌گراث اندیشه مم نه تنها میان انسان‌شناسان بلکه میان زیست‌شناسان نیز مخالفان جدی دارد. چنانچه به نظر سیمون کانوی موریس (Simon Conway Morris) زیست - دیرینه‌شناس کمبریج، فرضیه مم، مبتذل، ناامید کننده و مضحک بوده که جایگاهی در تفکر علمی ندارد (McGrath, 2007: p. 324; Conway, 2003: p.324).

ج. داوکینز در کتاب «توهم خدا» به گونه‌ای از انگاره مم در تبیین منشأ دین سخن می‌راند، گو این که فرضیه‌ای مسلم و مقبول میان جامعه علمی است و در این راستا حتی از واژه‌ای جدید به نام «مجموعه ممی» سخن می‌گوید؛ اما در عین حال سخنی از این حقیقت تلخ نمی‌گوید که جریان غالب در جامعه علمی، انگاره مم را دیدگاهی در حاشیه قرار گرفته و منزوی تلقی می‌نماید. مسأله اساسی این است که چرا استدلال‌هایی که در نقد انگاره مم در جامعه علمی مطرح است از سوی داوکینز مواجهه‌ای با آن‌ها صورت نگرفته است تا مورد نقد و بررسی علمی قرار گیرد. بدیهی است قبل از آن‌که از منشأ ممی دین سخنی بگوییم می‌بایست به لحاظ علمی دلایل آن را نشان دهیم؛ اما چیزی که در انگاره مم مشاهده می‌کنیم، فقدان علم و روش علمی است. مک‌گراث در همین زمینه عبارتی را از داوکینز در توهم خدا نقل می‌کند: «مم‌ها گاهی اوقات می‌توانند ثبات بسیاری نشان دهند.» (Dawkins, 2006: p. 196)

مک‌گراث با تأکید بر این که سخن داوکینز بیشتر شباهت به یک بیانیه اعتقادی دارد تا یک گزاره علمی، خاطر نشان می‌نماید که وی به شیوه‌ای کینه‌توزانه، مسحیت را متهم به صدور بیانیه‌های اعتقادی غیر علمی، می‌نماید و حال آنکه با توجه به عبارت فوق، خود به این اتهام سزاوار است. از نگاه مک‌گراث تبیین ممی منشأ دین که از سوی داوکینز مطرح شده است، مبتنی بر پذیرش یک وجود موهوم و غیرقابل مشاهده‌ای است که می‌توان به طور کامل از آن صرف نظر نمود؛ چراکه مغایر با مفهومی از مشاهده است که مورد مقبول جامعه علمی است. به نظر مک‌گراث، شواهد علمی بر وجود مم، بسیار ضعیف‌تر از دلایل تاریخی بر وجود مسیح (ع) است (McGrath, 2007: p. 72 – 74). به عقیده مک‌گراث اگر یک «مم خدا» وجود دارد که انسان‌ها را مستعد می‌نماید که به خدا معتقد گردند، چرا یک



«مم بی‌خدایی» نداشته باشیم که انسان‌ها را به سوی الحاد سوق دهد؟ (McGrath, 2011A: p. 13)

د. نکته دیگری که به نظر مک‌گراث نیاز به تأمل دارد، این است که داوکینز انسان‌ها را به عنوان موجوداتی که نسبت به پذیرش مم، ذاتاً منفعل هستند به تصویر می‌کشد. سؤال این است که آیا این نوع تصویر از انسان صحیح است؟ این سؤالی است که توسط مری میدگلی (Mary Midgley) - فیلسوف و منتقد فرضیه مم - مطرح گردیده است. به نظر میدگلی هر چند انسان‌ها می‌توانند حامل منفعل و بی‌روسی‌های زیستی باشند؛ اما آن‌ها نمی‌توانند گیرنده منفعل ایده‌ها و باورها باشند. مک‌گراث در تأیید سخن میدگلی بر این نکته تأکید می‌نماید که از زمان ویلیام جیمز (William James) روان‌شناسان بر این باورند که انسان‌ها به گونه‌ای فعالانه اطلاعاتی که دریافت می‌نمایند، در پرتو دانش‌ها و ارزش‌هایشان تفسیر نموده و بر اساس آن تصمیم می‌گیرند که کدام یک از آن‌ها را قبول، رد و یا اصلاح نمایند. به عبارت دیگر افراد و گروه‌ها فعالانه در انتشار فرهنگ مداخله نموده و سهم ایفاء می‌نمایند. به نظر مک‌گراث این فرض که مم‌ها همانند بیروسی‌های مسری تکثیر کردند و انسان‌ها نیز منفعلانه آن را دریافت نمایند عمیقاً سؤال‌برانگیز و به لحاظ روان‌شناختی ساده‌انگارانه است (McGrath, 2011B: p. 257).

ه. اشکال دیگری که مک‌گراث بر انگاره مم وارد می‌داند، فرایند همانندسازی است که داوکینز مدعی مشابهت ژن‌ها و مم‌ها در این فرایند است و حال آنکه این مشابهت به لحاظ آزمون‌پذیری قابل اعتماد نیست. فرایند انتقال فرهنگ معمولاً ناقص صورت می‌پذیرد و از این روی برخلاف سیستم‌های ژنتیکی، همانندسازی دقیق، به ندرت اتفاق می‌افتد (Ibid: p. 258).

ی. به نظر مک‌گراث شباهت بنیادین میان ژن و مم، عمیقاً سؤال‌برانگیز است و این نکته‌ای است که توسط سه نظریه پرداز در حوزه فرهنگ یعنی دن اسپربر (Dan Sperber) پاسکال بویرو و اسکات آتران (Scott Atran) مورد تأکید قرار گرفته است. به عقیده این سه نظریه‌پرداز نمی‌توان جریان انتقال اطلاعات فرهنگی را مشابه اطلاعات ژنتیکی دانست. به عنوان مثال اطلاعات ژنتیکی به طور مشخص و منحصر به فرد از پدر و مادر به فرزندان منتقل می‌گردد؛ اما اطلاعات فرهنگی به طور عام، اغلب میان افراد و گروه‌ها رد و بدل می‌گردد. ایده‌های یک کودک از منابع مختلف و از طریق مواجهه‌های متعدد ساخته می‌گردد که بسیار فراتر از هر گونه ارتباط اطلاعاتی خاص و منحصر به فرد با والدین

زیستی‌اش است. این گونه ایده‌ها نمی‌توانند به مثابه یک گونه «نسخه برداری» از ایده‌های والدینی – چنانچه در نسخه‌برداری ژنتیکی مشاهده می‌نمایم – تلقی شود (Ibid: p. 259) و. به نظر مک‌گراث یکی دیگر از موارد اختلاف میان ژن و مم، مساله «جایگاه رقابت» میان آن‌هاست که در این جا نیز مم‌ها نمی‌توانند مانند ژن‌ها باشند. ژن‌ها با آلل‌های دیگر نسبت به جایگاه یک کروموزوم رقابت می‌کنند که در نتیجه‌ی آن، ویژگی‌های فنوتایپی (= ظاهری) یک ارگانیسم متفاوت می‌گردد و از این روی، هم جایگاه و هم مکانیسم رقابت ژن، نسبتاً قابل فهم است. سؤال این است که آیا در مورد مم‌های مشابه نیز که علی‌الفرض هم ارز با ژن‌ها هستند، می‌توان چنین سخنی گفت؟ این سؤالی است که حتی از سوی سوزان بلک‌مور (Susan Blackmore) – از نظریه پردازان معروف مم – نیز مطرح شده است (Ibid; Blackmore, 1999: p. 61).

در نهایت می‌توان گفت که از نظر مک‌گراث، نه مفهوم مم و نه تاثیر آن بر باورهای دینی به لحاظ علمی قابل اثبات نیست (McGrath, Ibid: p. 262).

## ۲.۲.۲ نقد و ارزیابی

از جمله اشکالات مک‌گراث به نظریه «منشأ مم‌تیک دین» این بود که داوکینز در نظریه خویش از روش علمی که مدعی پیروی از آن است فاصله گرفته است؛ چراکه بدیهی است قبل از آن‌که از منشأ ممی دین سخنی بگوییم می‌بایست به لحاظ علمی دلایل آن را نشان دهیم؛ اما آن‌چه که در انگاره مم مشاهده می‌کنیم، فقدان علم و روش علمی است. به نظر می‌رسد که سخن مک‌گراث در این زمینه کاملاً صحیح است و داوکینز از روش علمی فاصله گرفته و همان‌طور که مک‌گراث تأکید می‌نماید، شواهد علمی بر وجود مم، بسیار ضعیف است.

از سوی دیگر مک‌گراث این سؤال را مطرح نمود که اساساً چرا حوزه زیستی باید حوزه فرهنگ را تبیین نماید. مک‌گراث در این زمینه با استشهاد به سخنان برخی زیست‌جامعه‌شناسان و روان‌شناسان تکاملی بر این نکته تأکید می‌نماید که فرایند تکامل فرهنگ – و بالتبع، تکامل دین به عنوان یک مقوله مهم فرهنگی – باید مستقل از تکامل زیستی – که شکلی از انتخاب طبیعی در آن اعمال شود – نگریسته شود. بر اساس این رویکرد، بین تکامل زیستی و تکامل فرهنگی شباهت‌هایی وجود دارد و از این روی در

ویژگی‌های فرهنگی، تغییر، رقابت و اصلاح انباشتی مطرح است؛ اما در عین حال وجود این شباهت‌ها به معنای اتحاد میان این دو نیست. به نظر مک‌گراث سیستم‌های زیستی و اجتماعی به مثابه سیستم‌های پیچیده‌ای باید نگریسته شود که علی‌رغم اشتراک در برخی خواص و جزئیات، از جهات مهمی با هم متفاوتند (Ibid: p. 250 – 251). توجه مک‌گراث به این نکته که سیستم‌های زیستی و اجتماعی به مثابه سیستم‌های پیچیده باید نگریسته شود در مقابل نگاه تقلیل‌گرایانه داوکینز بوده که معتقد است فرهنگ می‌بایست به سطح ژنی فروکاسته شود و از این روی، سخن مک‌گراث قابل دفاع است.

نقد دیگر مک‌گراث به نظریه «منشأ مم‌تیکی دین» تأکید بر عنصر «همانند سازی» به عنوان وجه شباهت مم‌ها به ژن‌هاست که مورد توجه داوکینز قرار گرفته است. از نظر مک‌گراث فرایند همانند سازی در ژن‌ها با مم‌ها متفاوت است. در ارزیابی نقد مک‌گراث نسبت به مشابهت فرایند همانند سازی میان مم و ژن، باید متذکر گردید که توجه مک‌گراث به این نکته اگر چه توجهی بجای و سودمند است؛ اما نکته این‌جاست که داوکینز، خود، به این مغایرت واقف بوده و تصریح می‌نماید که مم‌ها شبیه ژن‌ها نیستند؛ چرا که در مورد مم‌ها هیچ معادلی برای کروموزوم یا الل وجود ندارد (Dawkins, 2006: p. 192).

از جمله نکاتی که شایسته بود، مک‌گراث بر آن تأکید نماید، مسأله عدم تمایز میان «منشأ دین» و «منشأ دینداری» است. بسیاری از مردم‌شناسان و روان‌شناسان که به تحلیل خاستگاه دین پرداخته‌اند، از این نکته غفلت ورزیده و با کندوکاو درباره سر دل‌بستگی گروهی از مردم به دین، حکمی کلی درباره علت پیدایش آن صادر کرده‌اند؛ چنانچه در آراء فویر باخ، مارکس، فروید و همچنین داوکینز، چنین خلط مبحثی مشاهده می‌گردد و حال آن‌که – به عنوان مثال – میل و نیاز انسان به غذا و محل سکنا، غذا و مسکن را پدید نیاورده است؛ بلکه این میل، زمینه و انگیزه تکاپو و تلاش انسان برای تهیه خوراک و ایجاد سکونتگاه بوده است و لذا حساب زمینه و نیاز، از مبدع و موجد باید جدا گردد. علاوه بر خلط مزبور، وقتی هم که سخن از منشأ دینداری می‌گردد، نظریه «فطری بودن دینداری»، مورد غفلت واقع می‌گردد (شجاعی زند، ۱۳۸۳: ص ۱۱۱).

نکته دیگری که در این زمینه شایان توجه است، نظریه «منشأ الهی دین» است. پس از آن‌که داوکینز نتوانست با استفاده از تکامل، وجود خدا را انکار یا دست‌کم غیر محتمل نماید و همچنین تبیین تکاملی وی از منشأ دین با توجه به اشکالات مک‌گراث بی‌اعتبار گردید،

نظریه‌ای قابل دفاع در این زمینه، نظریه «منشأ الهی دین» است. تقریر این نظریه به این صورت است: از آنجا که خداوند واجد اوصافی چون حکمت و رحمت است، دغدغه هدایت و به کمال رسانیدن موجودات و مخلوقات خویش را دارد و این غرض، از طریق انزال وحی به انبیاء الهی و در قالب «دین» صورت پذیرفته است؛ چراکه در غیر این صورت، به دلیل نابسندگی عقل و خرد انسان، امر هدایت صورت نمی‌پذیرفت و این امر مستلزم نقض غرض الهی و خلاف حکمت خداوند است (حلی، ۱۴۳۰: ص ۱۵۱ - ۱۵۴).

در عین حال توجه به این نکته لازم است که از آنجا که نظریه «منشأ الهی دین» مستلزم تأمل و اتخاذ موضعی است که منطقی باید خارج از ساحت علم صورت گیرد، مع الوصف مانع از آن نبوده که این دیدگاه به بهانه آزمون‌ناپذیری، از دایره تأملات و نظریه‌پردازی جامعه‌شناسان به کلی بیرون بماند (شجاعی زند، ۱۳۸۳: ص ۱۲۱).

### ۳. نتیجه‌گیری

از نظر داوکینز، تکامل، قابلیت تبیین همه چیز را دارد. بنابراین از نظر وی دین و کارکردهایش می‌بایست تبیین تکاملی داشته باشد. بر همین اساس، داوکینز برای تبیین منشأ دین، از نظریه «محصول فرعی بودن دین» و همچنین نظریه «منشأ ممتمیکی دین» استفاده می‌نماید. وی نظریه «محصول فرعی بودن دین» را برای تبیین ادیان ابتدایی و نظریه «منشأ ممتمیکی دین» را برای ادیان تفصیل یافته به کار می‌گیرد. به عقیده مک‌گراث نظریه «دین به مثابه یک محصول تصادفی» مبتلا به اشکالاتی است. فقدان دلیل، دوری بودن استدلال، سوگیری شناختی و عدم تمایز میان گزاره‌های دین از جمله این اشکالات است. همچنین از نظر مک‌گراث، تبیین منشأ ممی دین، مبتنی بر پذیرش یک وجود موهوم و غیرقابل مشاهده‌ای به نام «مم» است که می‌توان به طور کامل از آن صرف نظر نمود؛ چراکه مغایر با مفهومی از مشاهده است که مورد قبول جامعه علمی است. نقد دیگر مک‌گراث به نظریه «منشأ ممتمیکی دین» تأکید بر عنصر «همانند سازی» به عنوان وجه شباهت مم‌ها به ژن‌هاست که مورد توجه داوکینز قرار گرفته است. از نظر مک‌گراث فرایند همانند سازی در ژن‌ها دست‌کم در سه جهت با مم‌ها متفاوت است. اول آنکه بر خلاف سیستم‌های ژنتیکی، انتقال فرهنگ معمولاً ناقص صورت می‌گیرد، ثانیاً: اطلاعات ژنتیکی به طور مشخص و

منحصر به فرد از پدر و مادر به فرزندان منتقل می‌گردد؛ اما اطلاعات فرهنگی به طور عام، بیشتر میان افراد و گروه‌ها رد و بدل می‌گردد، ثالثاً: در «جایگاه رقابت» نیز مم‌ها نمی‌توانند مانند ژن‌ها باشند.

در ارزیابی نقد مک‌گراث نسبت به مشابهت فرایند همانندسازی میان مم و ژن، باید متذکر گردید که توجه مک‌گراث به سه تفاوت مهم فرایند همانندسازی میان ژن و مم، اگرچه توجهی بجای و سودمند است؛ اما نکته این‌جاست که داوکینز، خود، به این مغایرت واقف بوده و تصریح می‌نماید که مم‌ها شبیه ژن‌ها نیستند؛ چراکه در مورد مم‌ها هیچ معادلی برای کروموزوم یا الل وجود ندارد. نکته دیگر آن‌که، یکی از نظریاتی که در مورد منشأ دین، شایان توجه است و شایسته بود که مک‌گراث بدان اشاره نماید، نظریه «منشأ الهی دین» است. بر اساس این نظریه، پیدایش دین را می‌توان در اراده خداوند برای هدایت آدمیان - که در قالب انزال وحی بر پیامبران تجلی می‌یابد - ریشه‌یابی نمود. در عین حال علی‌رغم نقدهایی که در مواجهه مک‌گراث نسبت به نظریه «محصول فرعی بودن دین» و نظریه «منشأ مم‌تیک دین» خاطر نشان نمودیم، اشکالات مک‌گراث به داوکینز در این زمینه را می‌توان مفید و اثربخش تلقی نمود.

## پی‌نوشت‌ها

۱. از جمله مقالاتی که صرفاً به نقد آراء داوکینز در زمینه تبیین منشأ دین پرداخته‌اند، می‌توان به مقاله «بررسی تبیین تکاملی الحاد مدرن از دین» (روح‌الله رحیمی کفرانی، ۱۳۹۹) اشاره نمود. در عین حال آثاری نیز به بررسی تطبیقی داوکینز و مک‌گراث پرداخته‌اند که عبارتند از: مقاله «توهم خدا یا توهم داوکینز» (سید فخرالدین طباطبایی: ۱۳۹۳) و مقاله «بررسی انتقادات مک‌گراث به دیدگاه علمگرایانه (تکاملی) و الحادی داوکینز» (حمید رضا آیت‌اللهی: ۱۳۸۷). در دو اثر اخیر مساله «منشأ پیدایش دین» مورد بحث واقع نشده است.

۲. از نگاه مک‌گراث دور را می‌توان این‌گونه تقریر نمود: فرض عدم خدا متوقف بر این تبیین است و این تبیین متوقف بر فرض عدم خداست.

۳. مقصود از معنای احساسی (Felt Meaning) در گزاره «من یک گنه‌کارم» آن است که من احساس می‌کنم که من یک گنه‌کار باشم و شاید در واقع چنین نباشد؛ اما در گزاره «خدا خوب است» از یک واقعیتی خبر داده می‌شود.

۴. این تقریر در میان اندیشمندان اسلامی البته با رویکردهای متفاوت - کلامی یا فلسفی - مورد توجه واقع شده است. در این زمینه ر. ک: ابن سینا، الشفاء، ص ۴۴۱؛ ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۱۱؛ مصباح یزدی، راه و راهنماشناسی، ص ۹ - ۲۰.

### کتابنامه

- آیت‌اللهی، حمیدرضا، و فاطمه احمدی (۱۳۸۷)، «بررسی انتقادات مگ‌گراث به دیدگاه عمل‌گرایانه (تکاملی) و الحادی داوکینز»، *فلسفه دین*، دانشگاه تهران.
- ابن سینا، ابوعلی (۱۳۸۰ ق)، *الشفاء*، القاهرة: الهیأ العامه لشئون المطابع المیریه.
- حلی، حسن ابن یوسف (۱۴۳۰ ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، الثالثه، قم: مؤسسه الامام الصادق (ع).
- رحیمی کفرانی و یوسف دانشور (۱۳۹۹)، «بررسی تبیین تکاملی الحاد مدرن از دین»، *معرفت کلامی*، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۳)، «منشأ دین و ریشه دینداری: تنقیح بحث و طرح یک ایده»، *مجله علوم اجتماعی*، دانشگاه فردوسی.
- صدرالمآلهین الشیرازی، محمد (۱۳۴۶ ق)، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، مشهد: دانشگاه مشهد.
- طباطبایی، سید فخرالدین و یوسف دانشور نیلو (۱۳۹۳)، «توهم خدا یا توهم داوکینز»، *معرفت فلسفی*، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۳ ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، الثانیه، قم: اسماعیلیان.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴)، *معارف قرآن کریم*، راه و راهنما شناسی، چاپ پنجم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

Blackmore, Susan (1999), *The Meme Machine*, London: Oxford University Press.

Dawkins, Richard (1995), *River Out of Eden: A Darwinian View of Life*, New York: Basic Books.

----- (2006), *the God Delusion*, Boston: Houghton Mifflin.

----- (1976), *the Selfish Gene*, oxford: oxford university Press.

Dennett, Daniel (2006), *Breaking the Spell*, New York: Viking.

Sigmund Freud (2004), *Totem and Taboo*, London & New York: Routledge.

بررسی تبیین تکاملی دین از دیدگاه ریچارد داوکینز... (امراة قلی زاده) ۲۳

Harvey, Van A. (1995), *Feuerbach and the Interpretation of Religion*, Cambridge: Cambridge University.

McGrath, Alister E (2011B), *Darwinism and The Divine*, Evolutionary Thought and Natural Theology, UK: Blackwell.

----- (2004), *Dawkins' God: Genes, Memes, and The Meaning Of Life*, U.K: Blackwell.

----- and McGrath Joanna Collicutt (2007), *The Dawkins Delusion*, Atheist Fundamentalism and the Denial of the Divine, USA: Inter Varsity Press.

----- (2011A), *Why God Won't Go Away: Engaging With the New Atheism*, London: Spck.

Pals, Daniel L. (1996), *Seven Theories of Religion*, New York & Oxford: Oxford University.